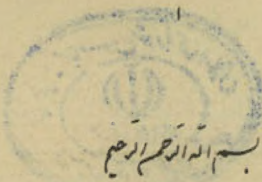




۹ صفر ۱۳۳۰

این رساله انشاء در دوران مشروطیت [illegible] است
و امید [illegible] این نسخه را محفوظ دارند
استفاده تاریخی شود -

خط میرزا [illegible] آغا [illegible]



بسم الله الرحمن الرحیم

بیان وقایع مراغه از شهر شوال سنه ۱۲۹۷

در اواسط شهر شوال کارگذاری از سلیمانیه به سرهنگ چاپار با عثمان رضاقلیخان پادرمیش
نیز در کار علیخان حاکم مراغه آورده و فرمایش بسته که طوایف اکراد متفق و با شیخ عبیدالله
بیعت کرده بخیال مملکت گیری افتاده‌اند روز عرض حضرت دولت دامت جلاله درین
فوجی با مختصر ارتش حاضر چاپاری است ازدم شتابید بعد ملاحظه احتیاط
در دو کارگذار دارالسلطنه تبریز فرستاده استمداد العلم در صدد حق خواهست
قریب نیمه شوال مکتوبی از نواب سلطنطخان کشیکچی باشی و کارگذاری حاکم ساوجبلاغ
بعلیخان حاکم رسید که عیناً نقل شد فرمایشات شوم البته تا حال به سرکار استماع افتاد
از اخبارات رسیده و معلوم خدمت کرده که تفصیل از چه قرار است

شیخ عبیدالله بعضی از عشایر و قبایل بدور خود جمع نموده در فکر تسخیر ولایت
مکری و استیلای خیالات فاسده است با شنودن این اخبار در دسته با جمعیت کثیر از ساوجبلاغ
خود را که داشت در انکه زمان سرپرست مرغ و فرصت در میان نیست که استعداد
حالتی و قشون برسد مخلص هم بخبر از استماع که علاجی ندارد جز آن خدمت
دیدن است کوشش ابلغ است نزد گاه زحمت افزا شدم که سرکار عالی بهر نوع
صلاح دانسته دهکان و الاسر فرستادن قشون قصد بر بعضی تعمیرها نمایند
که شیخ و دور از عشایر و قبایل مراغه کمک فرستاده تا خبر نشده‌اند که مبادا اخبار
نکرده چیزی واقع شود در ترتیب به نفعه بعرض کلمه رسانیدن آستان مبارک
رسیده و از قراریکه امروز بشارت رفته بود دسته‌های قشون در بانه و قوت رسیده
خود را رسیده حفظ و ملاحظه اینکه مبادا طرفی کشد بالنتیجه زحمت داکه جمعیت دیگر

سرکار وزیر دربار ... برسد اگر بعضی کارها به قول فرمایند جمعیت بسیار کثیری از این طایف
[illegible]
محبت می‌آید که به مملکت و سلطنت خیانت رسانیده و جنگ و غیره منظور از این است که کار

از پیش برود زیاده زحمت زیاد [illegible] بدون [illegible]

با [illegible] مخصوص [illegible] [illegible] فرستاده [illegible]

[illegible] حاکم [illegible] و [illegible] رسیدن [illegible] آن نواحی [illegible] نوشته

مأمورین [illegible] قریب [illegible] فرستاده [illegible] یک

آماده [illegible] مشغول [illegible] که قریب [illegible] جمعی [illegible]

مشغول [illegible] نبودند [illegible] [illegible] یافت

بقیه [illegible] که [illegible] [illegible]

[illegible] همه [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

بیان [illegible] نمودند [illegible] سرکار [illegible]

[illegible] تصدیق [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] حاجی [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] و همچنین [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] رسید [illegible]

[illegible] سرکار [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

لیکن [illegible] بسیار [illegible] [illegible]

دیگر خبر این فقره است که بهمن روم که البته شنیده اید فلان زیر بغل لات فاسده

گاهی میگوید میخواهد خروج بکند گاهی تسبیحات نقل الله دارد و غیرش عروج فرماید

مردم را خبر داده است که در روز کذا در زمین ده ... [illegible] ... رفقا بیشتر صفحه و سفک طلب دور او جمع

گاهی قشون جمع آوری گاهی ترقیه و گاهی تسخیر میکنند فلان جمعیت را شهر شد و جهل

خلق اسباب عجب میشوند از مردم از این یک دو دسته دو سه اند جمع شده اند که تصدیق آن حقی

و نفر بیرون رفته مخصوص شب فرار کرده رفته وارد پیشاور آب رشته بود و در قرار که

هرگز رشته امکان حقی به هزار کس خواه آمد بار دیگر هم گرفت آیا ندیدم این سکر

رئیس که بوده که این وقت سال دیده است مخفی چیزی سابق در این خصوص است

خدمت ایشان را داشته بود و امانت آن بود که در دنیا شهرت کند از ایشان

قشون خبر کرده اند و حاصل این کار خفه جسته شد روز نوزدهم وارد شده تقصیه

تقصیه رحمت الله که جمعیت کثیری از آن روز پیاده و سواره حاضر شده بودند ایشان را در حضور نمودند

پس از ورود شرحی بیان کرده و جمعیت نشسته که حسب الامر نه با بیانات سابق فرمود

هم به ملا آورده و به روی ایشان را دو سه مرتبه تو بخوانم روز جمعه شوال ده تا بیست دوم رحمت الله

را هم چه از کثرت عدد خوارج و شدت جبر ایشان و نزدیک شدن سپاه جمعیت

سیر سید و همین روز هرگز رشته که جمعی زیادی را به طرف رحمت باز آن دیگر از سپاه جمعیت فاتح

در روز دیگر رحمت الله بینا ایشان را بیرون آورده و جمع گشته الله بیرحم شد نفرات ایشان را باز کرده

بار دیگر همین گشته روز یازده از روز جمعه از زنهای ایشان ریسمان بسته برده با نصف روز نگاه داشته

در رابطه این جبار محمد با اینکه تمام جبر ایک در حضور شد در راه حضرت رسیده اند و در افسوس این بار

مردم محافظ حفظ مال و عیال نصف جمعیتی که از روز ورود دیده شد حاضر شدند از قرار

هر روز که خیال آن را تاخت و تاز در شهرها و شدت شهرت این خبرها جان و جگر و شدت دهی

و زمان را با ملاحظات آن ذوات حمیده اینکه تقریری نیست رعیت بیچاره از بیم جان

از صدمه رعیت یک دهاتی که به دوره اردو چشم پوشیده دست عیال خود را گرفته

از دنبال بی‌خیمه ... روز شنبه بیست و نهم از شدت زحمت ثابت یافتند که علیخان حاکم

با چهار نفر باقی جمعیت خود در خارج رحمت آباد در جلو راه طغات در جای مناسبی

راه را بر آنها ... [illegible] ... تعیین محلی مناسب ... [illegible]

نقطه که در دست ... جمعیت از بیم فرنگی رحمت آباد واقع است گردش ... [illegible]

... [illegible] ... که از جمعیت ... [illegible] ... تحقیق شد ...

که الاشرار زده حاکم از جمعیت خارج شدند ... [illegible] ... عظمی از ...

بیم آنکه بعضی قطع کرده ... [illegible] ... تحقیق از طرفین ... [illegible]

بعضی از آنها ... [illegible] ... بعد از قطع ... [illegible] ... حاکم را ... کردند

با سرکرده‌ها نیکو زدی تا دیب حمزه آقا ... [illegible] ... با از جمعیت خارج با ...

حضرات با اتفاق ... [illegible] ... مانده از رحمت آباد ... [illegible] ... بعضی

آقایان دیگر که قریب ... [illegible] ... همراه داشته ... [illegible]

برگشته ... [illegible] ... سرکرده‌ها ... [illegible] ... دوقوع حادثه

از جمعیت خارج شدند ... [illegible] ... علیخان حاکم با ... [illegible]

عرضه داشته ... [illegible] ... الحاق ... [illegible]

... [illegible] ... از زده بقریه ... [illegible] ... رفتند

سرکرده‌ها با مختصر ... [illegible] ... داشته ... علیخان حاکم ... جواب

... [illegible] ... حاجی رضا ... [illegible]

... [illegible] ... فرستاده ... [illegible] ... مراتب ...

مطلع شد که روز، جوانکی زین فتنه در زنجان فوج دیلم و توپ چند زود

فراهم کنند هم در این روز از حضرت پادشاه برای سربازخانه فرستاده شد گرده

توپ کوچکی که حسب الامر برای اعلان صبح و شام ماه مبارک در زنجان آمده

فرستاده شده بود بهره رسیده است و جوانان رحمت‌آباد نوشته که بابیان از تفنگ

محکم شده از عمارت خود برای آنکه در نوشته روز بیست و چهار در پیش قلعه

تفنگ چخماق سربازی که در آن دست بابیان ... توپ بود و در جنگ از درون

در میان طرف رحمت‌آباد تقسیم شده در و در حوالی بیست و تفنگ ... تفنگ

و در قلعه نیز شده در این روز آن ... با دو اسب و خطرات و ... حق

بیا گشته بود که دو صف نمی از آنجا از درون جمعی از آن قلعه با دست و با

در زنجان و از طرف رحمت‌آباد شده بود که ... از دو جنگ ایشان از

در روز با از طرف عصر بار کرده بود شده از طرف رحمت‌آباد از جنگ بابیان

شده نزد حاجی شاهی برای درون و سه خوب جمع بابیان ... این روایات

که دو سه روز با تمام بقیه شیخ شبها در درون آن از طرف دروازه زنجان که بیست و دو

و آتش زده در قلعه عقب در خوانم کند، و جمعی در کوه از سنگر از شب بسته در زد

برای ... دیگر ... در قلعه حاجی ... شنبه ... سلطان

تا این روز با شکست و ایشان با طرف ... شده شد هم در آخر این روز

خبر رسید که توپ بر قلعه ... کنده را ... جمع کثیری از درون ...

الله ... با تفنگ توپ ... صبح جمعه بیست و پنجم قرار شد که ...

استعمال ... ساختن ... در ... سلطنه

صف کشیده و سلیمان خان ... چهار ... تفنگ ... خان

رجوع داران باشی نفر بابیان و محمد رحیم خان جعفرآبادی با برادرش شصت نفر محمد علی خان

بختیاری با بیست نفر محمد صادق خان زنبورک باشی با توپ تقریباً پانصد نفر

جلیل‌آبادی تنگ‌ستانی با دو صد با فدائیان با دو دسته نفر خان با فدائیان با دو

ساکن بازی با برادر و پسر ... دیگر دسته نفر آنها که با انجمن برادر با الف نفر

زن‌ها از رحمت‌آباد با لشکر دولت ده قبضه تفنگ و قورخانه گرفته بودند از بلاغت

انقلاب نفر بیشتر به ایشان از مردم ... تلف رسید علیخان که عکس ... مردم

بر ده شده ... جنگ به شام ... رسید خبر دادند که امروز ...

عصر که ... از ... چشم ... بافر ... خارج ... خواهند بود

بعضی از سرکردگان با محبت و دوری تکذیب و وقعی تعریف کنند شد

علیخان که ... کار آگاه ... بیانات که ...

دیگر می‌مردم و خورشید آتش به شده در کمال ثابت و قوت قلب شرایط

احتیاط و استحکامات را هم قدم نموده فوراً ترتیب ورود نایب‌ها

دسته‌ها بالا بسته داده مردم را به بستن راه‌ها که جواز خیابان مخصوص کرده

بار کرده منزل آمده رفتیم که رحمت‌آباد بیماد در شرایط استحکامات کرمانی

در بستن راه‌ها که جواز تعیین نمودند مأمورین این کارها که از اهالی بودند

اتمام کردند جوان قضا بیرون کنند از حرج سر مردمان کردند جمعه که رودکی دیدند

گفتند رابطه تا ملی که باید از رحمت‌آباد و در شیخ عبدالقادر بیانات

یافته بودند از روز استحکامات همه نمودند با انجمن نقارخانه ظهر بار کرده منزل

صرف نهار نموده بار دیگر برای خود رفتند علیخان که قرعه نمودند کمال ...

جار ... تحرک که تصمیم از آن ... نه گرده بودند به تعجیل ... آنها

پیشه نیست کاری نموده با چند نفر از اهل تبریز سعدوت دهنه آقا محسن را لعن
این لشکر حاضر بوده در رکنه تا بالا میرود که نقره طپان اگر ردیف با اصفهان است
که ناگاه تومی زر به دست ایلچی چی که امر بحوالت داده است حوال دحوش بود
رسیده لطف اردشت که با او گفت زر ما گذشت کرده رسید فکر کار خود نباید
بلاد حمد اما بهر غربی نمانده که تبعه شیطان رسیده با اتفاق علیخان حاکم بابام کوهکیلویه
بر آمدیم از که در ورود چشمه خورشید را تیره و تار دیدیم منزل ایشان در جای دیری با جامعی
از اینکه آن خود پیاده با پای توپ شتافتند سلیمان را با اینکه از کمر جنگ
چکه شیر دل پلنگ در دربچه و شنیدن غرش نعره با تکان خود را گشته
بکلی مشتابه نعره تبعه شیطان که ترکه اش در آن شیخ علیه تعالی رحمة الله علیه
بعد با سیصد نفر از ایشان که شنیده بحوالی رحمت الله الاله بعد علیه

شعبده از طلسم بند کرده و تیر چند در بازو کرده ناگهان آن نخجه که کولکه اش
کاری وجه اش از زری زرد نخست این بدبخت حقش ثابت کرد است
شیخ با سلیمان خان اتفاق از دورش نموده تیری که بخشش آن نخجه ترش خطا کرده سلیمان
بتمد خان تیری باو زد که چهار انگشت از فرق سر زمین جنبه شده از بهای با غلاظ فلان
شتافت کرامت شیخ یعنی فضل حق را بر عالمیان روشن داشت در همین جا
محمد حسین خان بختیاری که در سیره اش بیرزبان است با قلیلک خود را
محمد صادق خان رجدان باغ در رحیم خان چه با سلیمان خان رسیده متفق با ایشان
در این حالت سیصد نفر از طرف در دام پیچیده از بی‌تهیه بکلی زرد از اهل گشته
و اطراف بی‌تدبیر نظر به سردار دیده که دیده در این بین جنید با صد نفر
سردار کرده خود را بر نعش در آن شیخ علیه تعالی رسیده لطف را تا کرده تعاقب گفته

سنگرهای سلیمان را دور زده که پیرامون گرده بودند نمیرود از طرف بالای [illegible] رفته

علامت توپ‌ها که با رخوان خود در میان داشته بودند فوراً در برج الای فرار نمودند

آخر آتش هم از بالا کوه زده خانه زده عقب رود و جو رنده در کار گشتن می‌نمودند

چیزی که در آن سنگر دو جهت بانو کرده تمالت فرار چیدی آورده می‌نشینند اینکه یکبار یکی

غلام المطلب زده [illegible] رزدت داده قرار نگشته با آله حالت تا حیث

زرهای توپ از پیش جلیمان حاکم سنگر زنجیر بسته یکجا میر در بعضی جوب انداخته

پاره سنگهای پا زرت با ربط سپرده‌ام در حال اینکه هر یک ساعتی در سر بار روط رفته

بودند و یک تیر و شمشیر خدا که نکردند با اینچه تقریباً دویست نفر یا که در پای توپ

با مغز [illegible] بود [illegible] هر دو دین جای به فراید کرده خوب هفت است نفر از کریش

رخنه نفر تو تیجی کسی پا بر اردی نمود حضرت اینکه پل را سنگر کرده بودند حال ارد

این

حال رو بدین منوال دیده با جماعت طغات جنگ کردند با کرار هم

پیش توپ رسیده بودند عثمان حاکم شلیک توپ بهتری جانب خود بر روز [illegible] کرده

تا به روزهای بالا کرده و در پشت پای توپ رسیده بودند [illegible] به روزهای گرد [illegible]

در حالی خیر کسی [illegible] نکرد توپ [illegible] البته تفرقه [illegible] کرده بودند [illegible]

اگر [illegible] تفرقه [illegible] زنجیر [illegible] سلیمان [illegible] غنیمه

بودند [illegible] سپه لشکر [illegible] جمع [illegible] با توپ [illegible] وقت

چیزی [illegible] حالت اتفاق [illegible] نفر

به تیجی شیر [illegible] جنگ [illegible] جرئت [illegible] نقاره

که دیگر موجب حیرت به مردان جنگ دیده گشت [illegible]

[illegible] زبان [illegible]

سیکوفت که شاید به بنای که [illegible] مطلع رسد از خود [illegible] که منجنیق قلعه سنگ

فتنه [illegible] ده تن را بهانه کرده با گنبه حصار با همه زحمتها و صدمات خوشدل از آنکه

جنگ منحصر بدین نقطه است دیگر از جهات دیگر راه بسته است غافل از آنکه [illegible]

[illegible] از طرف دیگر خارج را از جهت بالا [illegible] کرده بازار [illegible] عمارت کرده‌اند

ده در عمارت را آتش گرفته اند صدمه‌ای که در عمارت [illegible] مشغول بودند

[illegible] یک جهت [illegible] گذشته همین نحو [illegible] جنگ که [illegible] آتش

[illegible] بالا

کنار کشیدند آتش جنگ [illegible] خرابی [illegible] جنگ [illegible]

در دست است شب دیگر [illegible] آتش [illegible] نقش [illegible]

[illegible] آنچه [illegible] صلح [illegible] است [illegible]

[illegible]

عمارت [illegible] بیاساییم و با صلاح اصحاب [illegible] فرد [illegible] الله

جنگ [illegible] بی [illegible] متفق شده [illegible] عمارت آورده [illegible]

[illegible] عمارت [illegible] شمشیر [illegible]

[illegible] شد [illegible] عرض [illegible] یک جهت [illegible]

[illegible] معلوم شد که لشکر [illegible] از جهت [illegible]

کرده [illegible] همچنین [illegible]

[illegible] همچنین که [illegible]

[illegible]

[illegible] غیرت و حمیت [illegible]

[illegible] دست [illegible] غلبه [illegible]

سستی دولت نادر شاه که اگر دو نصف رحمت گرفت در اهل شهر دفعه بخانه
و همه گله و رنجیده با همدیگر با هم اتفاق کرده به دولت عمارت ریختند فضای عمارت
دولت قرار نقشی برپا شد که بعضی از حرکت در رفتن از دولت با طاق دیگر نمود دست
خانه‌ها را در دو قسمت شده نقش از شیخ حاجی در و از پنجره کوه‌ها را زمین بهم زنگ که میان
از طرف غرب عمارت همه بهم زده بود و بجای غیر با گرفته زر بهای یمن
پشت عمارت ریختند و در بهای شرف عمارت بر بلندی متفقین را از اطراف عمارت
فرستادند بر روی زر بارگاه با هم نشسته از صدای دبدبه رشید که محجوبه و پسر دادن که کشتن
کرده دل بانک زده از بیگاه و عرصه ببرد و تنگ زنده نیم جان با او لاله از دو طرف عمارت
دو بالای با هم صدای شیخ لا نور در دفتر آنها را دو به کرد و ... بار کرد
که به بهشت رسید کرد، بعضی گفتند غیر از آن که اگر در راهی بهشت گزین است

محمد صادق خان زند باشی گفت اگر نادر شاه خارج شود به کشته شده شاه سلیمان
که با کمال شجاعت مردانه‌ای فرزند نادر است گفت غیر از اطاعت حکومت
کاری نیست که اگر به باشد میاییم و کشته شویم اگر خارج نشود پس زر تیز ...
بعضی جا با بلادت در بر در تا زینه که شش ساعت زر را کشته عثمان خان
تماشی در روز خروج داشت سخنان ترک داد و در زود که در تفتیش ... فراست
به قریه درهای دبدبه شد اول صدای شیخ لا نور در اطراف عمارت رسید که از دو ارم
پس از بهشت به دستی که قدری فرموده بود و از تک رفت که در بهشت ... در پای
به هم رسانیدند زر زین پای با جای زر تجارت حکومتی و حبه فقط دیدند در دو پشت
صرف نظر کرده با اتفاق سلیمان به زر رحمت شفقت ... خارج
از حسن اتفاق در کوچه‌ها ... رئیس مطلق کرده ... سلیمان ...

مهر زالی را دو روز برابر برده بیش از آنچه تقریب با درفتم و در دیگر دو نه تسلیم ایام

بصفحه بیاد زرآب چشم از ختیم زرلکه اگر او بدو لوطی به خلف در فرکنه بر جو

آتش زده بود زیای پرنهای آتش خیم از آنجا بینمان چه است تقریبه قره

چال رفت که زدن دبچه بود روز فدان ترتیب در دبان بیان از آنجا گذشته قومها

رعیتهای بابه دور دبانه زرده زرده با جودت کاده ال دست تیش چلیک دو جمعه

سیدیم که باجه تهاد فرار بیکرتای کی دست جای دو لطف خدیو کرده تنجیر بود

که یکی بر بدر دنجانین عف رحث اد سلطان زیادی زر آن جلادت جانش ده

بچال خود فرد رسید بعد رفتیم که جمیع لشکر شاه طین را نهر دو فر با دیهای

خود نموده بقیه شب را در زده سر آفتاب بتقریبه که بالا رسید شب را

ایم اگر چیزی نخورده خواهیم لقمه نانا باج را بخوریم درستی بخوابیم فاتح اگر

بسم راهی نکرده ف صبح آلامی افتیم قیمت رکاری که در دو دماکجا کرده باغ

خروج رو شده و در وقت فرار بآب جشنه قهله زره بیشتر پریشان

دیجیس بود ناچار بر در رشده بعد از ظهر برابر رسیدیم شهری دیدیم که اطاقش

همه قالب با روح در رکانش تمام در تنزل از آنکه بورد سطه در دو دغلی با جا

مرده زردم دو کلام شه از بعد از خروج ما از بیاد زرآب هر که تو انست بشتاب

تمام بیاید در بود که نجته بفاصله ده یازده دقیقه لشکر شیاطین بمیان عمارت

ریختند دکر کش را بان خلق از لفظ تیغ بیدردی دبیرحمی در میان صغیر و کبیر نهادند

و البته ربا حدی نکرده اطفال بی زبان نرحم دو لوش را که در لحظه عمر حالت

مکلیف بعد از دکره شهید شده از زد حشکری دخو بخوردی دبیرحمی کار در کجا با

ریشه را که نه قلم را یارای تحریر نه زبان را قوه تقریر است آتش شیاطین

زرررسه دیاله که بیانرد آب آنرو زر نهفت هشت هزار زر فزون بود بر تقدیر کلاله
زیاده ز زر با نقد نقره زر آن نهان گشته بود و با او گشته در ایام شیخ عبد القادر که سلیمان
در آنجا بود [illegible] دیگر گشته زر آن نهان دیده شد زیرا که فرزند [illegible] ایشان بوده
یکباری برده پنهان شده [illegible] زر [illegible] را که [illegible] زر را رنجه و بسیار زر کرده
در پای [illegible] حاکم و او [illegible] زر و [illegible] مجروح شده
[illegible] چهار [illegible] که [illegible] خورده زر [illegible]
دیگر [illegible] زر [illegible] که [illegible] گشته
دیگر [illegible] زر [illegible] جای [illegible] که [illegible]
[illegible] غلام
[illegible] و زر [illegible] تا زر [illegible] با زر [illegible]

تا مردمان [illegible] کار رفت [illegible] که [illegible] ایشان آمدن [illegible]
[illegible] رسیده [illegible] رای [illegible] که [illegible]
[illegible] با مردمان خویش [illegible] تمام ولایت [illegible] که [illegible]
[illegible] کرده [illegible]
[illegible] یک [illegible] درهم [illegible] میکردند و [illegible] آنجا [illegible]
[illegible] زر [illegible] خاک [illegible] که [illegible]
[illegible] رسید [illegible] زر [illegible]
زنان [illegible] کشتند [illegible] زر [illegible]
[illegible] با اشتران [illegible] غارت کرده [illegible]
[illegible] برده [illegible] که [illegible] زنهای [illegible]

برکات سایه جلالی کشیدند سبب چیزی را که از غفلت غافل رفته بود در قریه کلک رسد ماله

دنباله دعات پیر مجید خان بزرگان قسمت جماعت کثیری دیده بودند و حال

اینکه رسم برادر که خلق از بابا یار عیشی را عجب هر روز آمد عادت شده را چه

دنبا جو دیده چنانچه وحشی از زور آن وکالت پیر خانه وحشی را که او پیر آمده

که چشم از دارو دور از خود پوشیده همه دعات را که اگر نشسته بجای انقلاب

جدال کرده باطراف شهر دور رفته بود از عیش و رونق آن را کرد

خلق بود در خدمت آن چه آن تر انگشت بر سر و با هر روز و نامه بود

بکبر رای آمده در عرض قدر او در بازار این خدمتی نبود از او اسکوه

سوخته که ماه آن را بر آن حال تو امن بر آنکه چشم خود را بی کشیده بود بر آمد است

جیبی آن تار نگاه بجز بی تا جماعت بسیاری کشتند زمام الخیر صادری

بعبارت بر دو چون نگارش این گزارش خوانده با آن صاحب مرد درس پر

مختصر در پرده که نوشته شود بهتر است اما شهر را خود را فرستاده های خان دوام

رحم کرده که تکلیف خود را باخته بودند هیچ جهه بجای استحقاق ملت انداخته از سلطان خود بدری

نمودند از قشون نصرت نه آن ترقی تر همه زخمی رسیده با آن عجز چه اما آن سلطان

حاکم هر روز نموده که در بی سبب بر این سلطنت رفته مرتب در عرض کار گذاردن را بر رو دیدند

سلطنت با قبل از آنکه مرا خود بنا به آن سبب کرده رو در برج دیوار سلطنت

جواب دل عذر کرده که از رحمت الله مرا بر اهل چیزی باچه از آنکه مجلس ترک برج نمودند

دلا زینت با جان در تن ریز در درون دارم از زمین بگیرد مردگان بدا چه زنده

که فقط به دل من دیگر نه دلالت قلب تو خواهند کرد که نخواهم نمود بعد از

مثل هر حالت مرا بخیه قطع ابهام گشت راضی شد سید های که از طرف تا خود آقا نفع بود

نیز تلف شده‌اند از آنها در باتلاق آخوند ملا شیخ کبیر معتمد قوچانی خود [illegible] الواط

به عهدش برادر السلطنه فرستاد چه تکلیف دارند که [illegible] کسی پیش خود نگاه نداشت

خزینه‌ها که زر قسمتی برده و در فرش و غیره که همراه خود مرحمت آلات برده بود

از آنها را هم بعد از رفتن کسانش [illegible] کردند اگر بالفرض هم میدیدند بعلت

قطع [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] بسیاری [illegible] جمع [illegible] [illegible]

چرا که رخصت خواست که [illegible] [illegible] غارت رفت

مراغه هم همه [illegible] [illegible] دفن کرده بودند خزینه [illegible]

[illegible] [illegible] مختصر [illegible] تصاحب [illegible]

در روی فرش یا دستمال [illegible] صرف میکردند بالجمله [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] مراغه آمده که [illegible]

[illegible] شده [illegible] [illegible] حیران بودند یا للعجب که [illegible]

مراغه حالت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] دل

[illegible] [illegible] [illegible] نمی‌کردند [illegible] حکومت [illegible]

[illegible] [illegible] مراغه تقسیم [illegible] تقسیم [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] حکومت [illegible] شده

[illegible] [illegible] طبقات [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

همت بر اتفاق است بعضی دیگر از اطراف قلعه دوری گماشته مرد و در آن بستن که جهات [illegible]

زمین و تحریص مینمود و در این کره ما با آسایش و آرامش در رنج و عذاب که ده [illegible]

و سعادت جمعی از علما و اعمال مرتب که مردم در نهایت تعب [illegible]

سینه نیری که ده [illegible] با هزار زحمت جمع آوری نموده در سر سنگها ریختند [illegible]

که زرده شب روز همه در [illegible] سنگها [illegible] استغفار [illegible]

خوردن غضب [illegible] جناب [illegible] جمعه که نقض خبر [illegible]

و خرابیهای دیده [illegible] خبر [illegible] جناب حاجی [illegible]

در حال [illegible] نشسته [illegible] قصه [illegible]

[illegible] جناب [illegible]

[illegible] جناب [illegible]

در کمال نظم بجوانب [illegible] نوشته [illegible]

[illegible] حالات [illegible] تسلیت و دلداری

[illegible] در صفات [illegible] عراق [illegible]

[illegible] زحمت [illegible]

[illegible] جناب [illegible]

[illegible]

حاجی محمد [illegible] صدر الدوله حاکم [illegible]

[illegible] جناب [illegible] حاجی صدر الدوله [illegible]

[illegible]

کاغذی در جواب نوشته که [illegible] درج شد [illegible]

در خیابان جلوی که شمال عمارت [illegible] بودیم رسیده بود [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] شدند

دو باب فوج داشته بودند یا دو فوج [illegible] با [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

یک فوج تمام هم [illegible] ده صد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] فوجی که [illegible] [illegible]

یک [illegible] دیگری فوج [illegible] است که [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] که [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] که [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] که [illegible] [illegible] [illegible]

که [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] فوج [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

سرتیپ [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

هم در این روز [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] فوج [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

در [illegible] [illegible] [illegible] حضرت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] حضرت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] فوج [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

هم در این روز [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

در روز ... ذیقعده در ... تبریز ... اجتماع ولایات ... [illegible]

[illegible] ... منزل ... [illegible] ... بیرون ... [illegible]

... السلطنه ... [illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible] ... خلق

[illegible] ... خلق ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... خلق ... [illegible]

که ... حیرت و تعجب ... [illegible]

[illegible] ... حاجی ... [illegible]

که در آنجا منزل داشت بیرون کرده بود از تهران بیرون رکاب اعتضادالسلطنه باره

که در رکاب نواب ... اعتضادالسلطنه ... خان

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... اعتضادالسلطنه ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... الحق ... که الله ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

در حضور اعتضادالسلطنه ... [illegible]

[illegible] ... شنیده ام ... [illegible]

دیبا جقه اما رباباز ان من باحتشام السلطنه شکایت کرده که خیلی از زن ... است

که در جواب خیلی سیم کرده خلاف نظم دیبا جقه اما ربابازان ... کرده که ربابازان

بالاحتشام السلطنه گفته در فرقش این است که بواسطه شکایت ایشان با خلاص سکنه از شهر

خلاصه افراد لشکر نظم ناشایسته زنشته با برابطه خیلی خوف زر زنها برداشت

از اطراف در رود ... روز ... در احتشام السلطنه به باب جنه نفر زر ...

قرا باباق از جانب بیرم شیخ عبید الله ... لایبری جناب حاجی قاضی

پیغام ... ملتجی ... از قضایا ... استعفا ...

خلاصه ... این بود که اگر در ... با اسم ...

بیا رغبت ... جواب ...

جواب ... شیخ ... عشیره

دیگر ... خود ... زر ... بیم ... باد چه خواهد بود

روز پنجشنبه هشتم شهر ذیقعده جنرال با ... ربابازان خود به باب رفت

و نصف فوج ... گذشت وقت عصر چند نفر از ربابازان ...

در ... که چه ... رسیده ... کس ... نگفته که ... بیرون دروازه

... شنیدن این خبر ... مضطرب شده ...

... قرار ... کسبه ... عظمی ...

تحقیق ... مقصود ربابازان ... کردن شهر ...

خود ... چون حالت اضطراب ... غرض

باحتشام السلطنه نوشته ... فوج ...

جنرال ... ربابازان ... متصل شهر ...

در باستیان حکمی برای ترتیب بسته شد چه روزنه رهائی دهات می آید شرح
تمرفکی و غارت شد تا خود در بعلبین که حاکم لطف رسیکی در که بر چه داشتیم تا رج
نموده بنهادن بر آتش زده و نهادن در اسیر کرده است که آن بار ماند
تسلیت دولتداری بیرون آمد روز دو روز دوم شهر تعهد قرار شد در تهاد دلیتنه بهائی که
در خارج شهر است در هر جا لشکر در باستیان ساختند با او در راهی تا نجات آب
این کار روز فرطه رسیدها و در زمان فرنگی ها بیابان روز تا بوده رواج
در بابت برخنه اگر دو جهات در جوش دمی چه بسته بودند آتش هنوز در جی قریه
که در برابر روز جنگ شهر دوم است اگر دو در جهات خبر کی و آتش
علف آنجا را آتش زده و تجربه حاجی کرده که زحمت دیگر زد دیگر بی قدر زده است
تاخت آورده در جانب برزه فضل آمده مالک آنجا با جنگ در روز که بسته بر باز

بانجا رفته تمام ساعت از شب رفته مراجعت نموده در خانه بنگه تیزه داده مکبر آمد
همراه داشته مرده روز دوم نقیصه جیغ فی دستبرد شد همچنین آبدار خانه گرداند
جهانگیر سابق که شد روز جمعه بیست پنج شهر شوال بود تا کنه او در این قشون که حاضر شد
بهیچ جه نماند عارضه اگر دو جماعات او همراه بار رج دسته در بخشی خون بکن با ایل
شد علت انکه قشون او را اقف در دفع دشمن و کمی کمکیه نقره است
یکی انکه مبادرت تقریر کار را صلاح دانسته که عهد لشکریان در روز کرده‌اند جنگ بدهد
او در روز نقیصه تقریر قشون که کرده در نقیصه سوار کردند در دوم گفته اند در روز تقریر قرار
دستخطی نماز ایل ذخیره هسته بقیه که در روز رفته است علیه او با زاینده کرده بتعجیل
دیگری انکه غلب روز بار روز را اقامه تمام و فوج خبر ایل زد عنده تمام از قیمتایک
دیگر پس ذخیره اسم روز روز چهارشنبه چهار روز خبر داده در که جنس نزد کرده

بعد قتل حضرت بقریه خانقاه و قریه زرج آباد که در یک فرسخی شهر واقع است آمدند

روز دیگر که روز [illegible] بود عزیمت کرده این [illegible] دهم [illegible]

حاجی سید کبیر آقا و جناب محمد تقی آقا و جناب حاجی [illegible] الاسلام و جناب [illegible] الاسلام و جناب [illegible]

جمع دیگر از علماء و تجار [illegible] جمع کثیری از اهل شهر

دولت نفر با [illegible] سوار [illegible] اصحاب

یکصد نفر [illegible] نفر [illegible] عزیمت کرده [illegible]

روز [illegible] اگر [illegible] آمده [illegible] کردند

حضرات [illegible] قریب یک فرسخ [illegible]

با [illegible] صحرا [illegible] اگر [illegible]

در موضع دیگر [illegible] علیه السلام [illegible]

دو از طرفین

دو از طرفین شروع به تیر اندازی میکنند جمعی [illegible] میرسند [illegible]

[illegible] قریب [illegible] نفر [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] خود [illegible] این [illegible]

[illegible] می آیند

[illegible] نقطه [illegible] خود [illegible] اگر [illegible]

[illegible] شمشیر [illegible] اگر [illegible] بعضی

میکشند [illegible] اصحاب [illegible]

بقیه [illegible] وقت [illegible] اگر [illegible]

[illegible] که [illegible] این [illegible]

[illegible] کرده که [illegible]

بحمد الله به فتح و ظفر باز آمد   چند روزی بود که از جناب وزیر خبری نشنیده بودم حالا رسید

که اگر دو روز دیگر جنگ سختی به بابت عثمانیان حاکم روی تفنگ قاصد فرستاده

عصر روز جمعه آمده گفت حواری جناب وزیر که دو روز در راه آمده بود ست

با خبر تعجب نشد قاصد روز بالاتر ز بانی تطبیع کرده عهد دار ظرافت کشیده خبری باز آورد

قاصد دیگر فرستاده عصر فردا خبر آورد که در قم رکاب در راه صدق بجه کاغذ متصل

در جنگ با اکراد و غلبه بر آنها بود در کار اعتضاد السلطنه و کاغذی نیز از جناب حاجی

قاضی که والا الدوله تاکید در فرار یک ساعت به شهر جناب میرزا به روز چهارشنبه چهار ساعت از شب

در جلو در کار اعتضاد السلطنه نشسته بود و در مجلس آقا که از حمله ایشان اگر در وقت ورود

اگر از غارت خانه نقد طرف عمارت حالی کرده قیمت خود در کار علاقه بیت الله

علاقه قیمت کار روز نوشته صحیح خود روز جان دیده که بس تحریر روز کاغذ رسیده

اگر دو

اگر دو دو تیری از زنان بر خود پوشیده و روی رو طاقت به جناب از رو نهادی نمودیم

در بر آمده تا این دو لطیف آن نمودیم حبی از سر کرده کاران که اعتضاد السلطنه از روز استقبال کرده

آن دو جمع با حال پرش در جنگ نفر نوکرش سپاه اعتضاد السلطنه زده دو خیمه آسیه از خاطر من

رد آمدن اگر دو دو نطفه سپاه پس از ساعتی بر داده که از دو زن تا نفر از خارج بیچاره

میشود رو در او رها طرفی نکنند ملکه دو دستگاه در نفر شتر قرار دادند که جمع کار ایشان نکنند

که دو کنیز دو روز بیچاره شغل بودند به تماشا میرفتند آتش جنگ شعله در شهر دو روز فرش بستند

سنگر دو اگر دو دو نهادی تفنگهای باروتی در لک رحیم در قشون ظفر بود که باروت تفنگ

شلیک میکنند قریب چهل پنجاه نفر زیاد اگر دو دو کشته شدند پس از آن سپاه بار آورده

به جناب میرزا کردند از جناب حاجی قاضی به صلاح و صواب در خاطر من رجوع است

جناب میرزا از طرف جناب ایشان که کاغذ چاپار رسیده اند دو لشکر آتش تیر بگردد رو به

مردم را دلداری داده چهار روز در پس سنگرها جمع شده بودند تا ساعت از شب گذشته

لشکر جنگ شجاعانه داشته از همان شب تا اکنون یک کوچه را تصرف نکرده‌اند صبح

روز پنجشنبه پانزدهم اگر چه از طرف دیگر توجه در تصرف دو خانه از سنگر کنند

دو کار را دیدم قصبه تخت نیز دو خانه آتش زدند مردم از این حال

مضطرب شده از سنگرها خود در آمده دیگر نمیگذارند حضرت حاجی قاضی این که

رشته کار از دست رفت همت می‌بندد استیلای دشمن را قریب الحصول می‌شمارد

دست از جان شسته دل از حیات برکنده توکلاً علی الله دامن مردی را

بر کمر زده نخست با آواز بلند شهادتین بر زبان جاری پس از آن صدا به لفظ

مبارک یا علی بلند کرده و نیز با تنی چند اهل صدا به پی سنگر توجه کرده سنگر را

[illegible] از سنگر [illegible] و نیز تاخت کرده با اتفاق [illegible] گذشته [illegible]

دلیر

دلیرانه خود را به دشمن زده از برکت اسم مبارک [illegible] شاهنشاه [illegible]

با آب [illegible] غضب آتش فتنه طغات را [illegible] جمعی از ارکان [illegible]

[illegible] گرفته متعاقب گرده خارج [illegible] کردند

[illegible] حضرت [illegible] برگشته [illegible] سنگر [illegible]

نکنند [illegible] حضرت مستطاب حاجی قاضی [illegible] دولت [illegible]

[illegible] ساعت [illegible] جنگ [illegible]

[illegible]

[illegible] جناب حاجی قاضی [illegible]

[illegible]

[illegible] بخت [illegible]

در جلادت و دلیری با نهایت جرئت و رشادت دشمن که در مرز ایالت نفوذ کرده بود

در حالتیکه عده دشمن در بلندی بود و کاملا بر قسمت طرف راست به بلندی بالا رفته تعقیب نموده

زده و از فرط شجاعت و جلادت شیرازه جمعیت آنها را از هم پاشیده و خیلی از آنها را

کشته و عده را که فرار کرده بودند تعقیب کرده و همچنین سلیمانخان سلطان دلاور را

در نهایت کمال خودداری و مردانگی چهار نفر از کارهای بزرگ که در این وقت بسیار

با همراهان خود تیپ مجتمع شده بودند که در از صفحات آنها را از دستشان گرفتند

میکند خلاصه عاقبت آن سلطان صفحات از بیم تهاجم ترک از قبیله

و نزدیکی بادیه پس از تفرقه شدن در راه حمله تمام شده و از طرف دیگر رفتند

میان راه اختلاف شده تفرقه افتاده متفرق میگردند حمله شدت خود را

از دست شکست خورده و از اینجا تبدیل و تهیه از طرف دولت در بعضی جاها

به تمام وجود شرف به تنوع وسایط بسیاری از چهار بیابان از راه گشته دیگری از آنها

زحمت زیاد طلب چادرها را متصرف شده از تنوری نشانک گرده پیدا شده از آنها تفنگها

رکاب اعلیحضرت السلطنه را از این مسئله مطلع نموده دیگر که از آنها تیر بارها

دیگر چنین خبر کشته شده بسیاری از آنها رد شدند تا اینکه از راحت الان خارج شدیم

در اینجا دو چادر را که گذاشتم و از آنها بالای تپه رفتم در اینجا بودم تیر از آنها در اطراف میزد

نزدیکی مجروح شدم مع ذلک چون وقت تنگ بود دیدم رسید که دشمن نیز

با بهرام خیلی از سنگرها را که در آنجا بود با حرف حضرت است وقتی

نکرده است و در وسط راه های رو به بالا رفت بهایش ترجمه در سنگرها علاوه بر دیوار

سنگر قریب یکصد نفر که دال کرده بر بازو که در آنها که بالا را دشمن داشتند

جز سرای ایشان چیزی پشت نداشتن که هیچ دسته تفنگ از آنها

فوج دولتی نوشت در وقت کار در توپخانه که در چهار گوشه شهر است
بودند خصوصاً توپخانه را سپرده به سلیمان خان سلطان از پیش برد
و خصم را دنبال ریزیدن نمود این خبر از رقبای بلند بیز در دل شاهنشاه جمجاه رسید
فرموده بود که در خان جای ناصرخان توپهای کوه کوب لشکرکش پاطیغ را
مانند شهاب ثاقب خرمن دل دشمن را کوب نمود بحمدالله در نهایت جنگ از اینها
دو به پیش از شش نفر کشته و هفت نفر مجروح شدند کشتهای طرف مقابل
هم پس از جنگ بیش از چهار صد نفر دیده شد به کشتهای خود را ماشند
بیاوردند به پنهان دیگر دروی لشکر الله اعلم در شب شنبه هفدهم شهر
[illegible]
[illegible]

ذال

این قول را دروغ پنداشته چند تیر تفنگ به جانب آنها خالی نموده‌اند
صدای تفنگ به گوش سایرین رسیده مضطرب گشته مراجعت اکراد بقایان
کرده بدون تحقیق فرار از چهار جانب ارک به برج حکم ناصرخان یک شب
شلیک توپ و تفنگ بنیاد آتش اندازی به همه سمت دشمن کرده که از نوادر
دشمن را حدی نبوده ولی مرحمتی فوق خود را تمام کرده‌اند ارکان اجلای السلطنه
مژده فتح را لشکر گذاردن [illegible] دولت قاهره معروض داشته شمول عنایات
خسروانه گشته منصب جلیل امیرتومانی مفتخر و بخلعت [illegible]
سرتیپی . اول قافله سرکار حاجی [illegible] شمشیر مرصع را [illegible]
روز شنبه بیست و چهارم خبر دادند که جناب [illegible]
[illegible]

استمرار منزل الله است از خبر ورود قاجار در میان اهالی بروجرد غلغله بزرگ برپا گشته
خوف و هراس عظیمی افتاد جمع کثیری بخیال آنکه مبادا صدمه به آنها وارد آورند
از جانب حکومت [illegible] چند با اهالی [illegible] که هر کس نسبت به قاجار
[illegible] نسبت [illegible] مالش حلال و خونش هدر است
بعد از آن علی‌نقی خان حاکم با اتفاق قائم مقام [illegible] صادق [illegible] و جمعی دیگر
[illegible] استقبال کرده [illegible] قائم مقام [illegible]
[illegible] فرستاده [illegible]
[illegible] استقبال [illegible]
[illegible]
علی‌نقی خان حاکم [illegible] با اتفاق [illegible] شده

حاجی

حاجی صدر العلما و [illegible] باشی و جمعی دیگر از اکابر [illegible]
[illegible] استقبال کرده [illegible] بزرگ برپا [illegible] شدند
خان بابا خان پسر مجید خان [illegible] علی‌نقی خان حاکم [illegible] قاجار
[illegible] حکومت [illegible]
[illegible]
[illegible] کرده بودند

[illegible] نقل شد

[illegible] جمع شده [illegible]
[illegible]
[illegible]

قریب یکهزار و پانصد نفر سوار تفنگچی بختیاری [illegible] زده بعضی [illegible]

که صبح این حال روز دوشنبه [illegible] جمادی [illegible] [illegible] از طرف [illegible] آمد

و تا روز دوشنبه با یکهزار و پانصد نفر سوار تفنگچی [illegible] جمادی [illegible] رسیده [illegible]

[illegible] که نیست الله بود [illegible] رسید و هیچ [illegible] این بود (حاکی [illegible]

روی [illegible] القادر است) هم در این روز [illegible] حرکت انگلیس مقیم دارالسلطنه

که یکماه قبل از روز وقوع قضیه [illegible] روسیه [illegible] که [illegible] کرده دست

عثمانی [illegible] رفته [illegible] قرب چهار روز [illegible]

مساعدت نموده [illegible] روسیه [illegible] آتش این فتنه [illegible] اکراد [illegible]

فتنه اکراد [illegible] شده [illegible] انگلیس [illegible] رفته [illegible]

[illegible] اکراد کرده [illegible] بالجمله [illegible] حاکم [illegible] روی [illegible]

[illegible]

[illegible] کرده [illegible] [illegible] عثمانی [illegible] [illegible]

روز [illegible] ذیقعده الحرام [illegible] جناب اشرف [illegible] اعظم [illegible]

[illegible] حرکت کرده [illegible] [illegible] در این [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] دست [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] این بود [illegible]

[illegible] این عبارت [illegible] [illegible]

[illegible] حاکم [illegible] حرکت [illegible] [illegible] شهر [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] اکراد [illegible]

[illegible] [illegible] حرکت [illegible] [illegible]

و خود یک نفر تیر شخصی غزل ار سلطان را که از همه جهت از زبخت نبود جنگ یار کرده

چند باب چادر لیکن به دولت قصبه را تصرف کرده در آنجا رخت و بنه با عیال اطفال بیگانه و ورود

جناب اشرف سپهسالار اعظم شب ده روز بعد جمعیت کثیر مشغول بودند روز دوشنبه بیست و هفتم

روز دوشنبه که روز شنبه بود از همه طرف اسکنه رود و رود صحاری جنگلیک شد و جنگ برپا

که جماعت کثیری روز دیگر روز دوات فرار کرده به سر زمین رود و شب بمان تنگکابن وارد سیل

کرده پس جماعت دیگر حرکت کرده قریب به فرسنگ سیر نمود بازگردید بعضی در تعرف نسیه نفر

روز نهم گذشته جمع شده روز زمان همه اسیر کرده شش ساعت از شب رفته با جمعی ورود

زنگ و رحمت ورود شدند با نهایت وسط قیمت دین قصبه رود طالش نزول شده دیگر

نوشته بودند آنچه خبر رسید و شیخ عبد القادر پسر شیخ عبید الله رود با جمعی فرار نمودند جزء الآن

در این روز کارخانه رحمت رحمه الله الملک اسمعیل رسیده رفت روز یازدهم

دیگر

دیگر تعیین شدند که جناب اشرف سپهسالار اعظم از جنب رود قدر آنجا

مقیم شدند و روز یازدهم حرکت نموده روز سیزدهم به قصبه مذکور وارد و به آن شد

سیزدهم الیه روز چهارم روز دوم تعیین اتصال تعزیه مجلس بزرگ که روز اول خاک در آنجا است ورود

و بعد از معظم الیه وارد شده و بواسطه حسن سلوک و رفتار مردم زوار و رعایا جلب کرده بپا کردند

دیگر آنکه تدارک کرده بود و مردم بجهت زیارت و تحیات که معظم الیه کرده روز سیزدهم

جناب اشرف سپهسالار اعظم مخفی ملاقات جناب حاجی قاضی بهادر در قصبه

آمده سیزدهم الیه با کمال قصبه با استقبال آمده معظم الیه کمال که روز ورود نوشته شان را

رسیده و از آنجا الی مصلحت الطاف رعایا از نه روز است شب بی به جناب حاجی صفی

وارد شد از جناب ... الیه که مکاتب و دقایق را هر روز به دیگری روز کاملا مطلع

و آگاه بوده همه روز لیکن رجعت و کمی به جناب اشرف معظم الیه بر این فتحنامه حکم رضا نمی دادند سرکار را

از عیان حاکم زاده گفته‌اند اگر چه تعریف حضوری که نیست دعاگو صاحب
نیست دیگران هم زیاد جواب حضور نداریم که بنام [illegible] مختصراً عرض کنم
که تا کنون جناب حاکم رئوف الطبع خوش سلوک تقصیری در رفاه [illegible] ملکه
نخواهد آمد و [illegible] بس که از دل [illegible] که در رفاه و خروج [illegible]
[illegible] جناب اشرف [illegible] [illegible]
[illegible] از جمعی [illegible] شیخ [illegible]
جناب میرزا [illegible] رحمت [illegible] [illegible] در وقت عصر وارد شده
از جانب [illegible] در کمال [illegible] دلتنگی [illegible] تشریفات [illegible]
روز پنجشنبه چهاردهم از [illegible] جمعی [illegible] که از [illegible]
شد [illegible] رسیدند که جمعی [illegible] [illegible] تفصیل آن

[illegible] ذکر شد [illegible] مرتب شده که چند نفر [illegible] گذشتگان [illegible]
تا این خدمت بزرگ [illegible] میرزا محمد خان [illegible]
[illegible] تصدیق کرد که [illegible]
[illegible] طرف عصر [illegible]
که [illegible] روز جمعه [illegible]
چهار [illegible] که [illegible]
[illegible] اگر [illegible] جمعی [illegible]
[illegible] جناب [illegible]
[illegible] وقت [illegible] چهار [illegible]
[illegible] جمعی [illegible]

منزل بود چه بسی معطل و محزون بودند تا آنکه مقرر شد همان شب با تمام برای ارا
اگر زوار که همراه عثمان بودند فی نهایت دعال آنکه متعدی این بیان آب دخیره
جلو آفتاب بازی تماشا که گفتند ده نیم فرنگی تنها قریب ده نفر متعدی این زوار را ببرد
بچه از مسلمانان بر روی بگیر بگیرد فقط ده نفر اقرار نمی نمود دیگری جا بگه
نهرت دست برکار اعتمادالسلطنه بچه تیکه خودش دقایان اگر زود بهتر رسید است
در حمایت رنگ هر روی آنها زیر روصف کوشش دارد دست تعدی ارباز آن
که بید بسته برات در اموال مراغه دارند بدو زردهات دیگر دکه تا دو ساعته
دستجات برای زمستان شان برات دیگر دکان شته نامه محمدحسین خان بختیاری
بر روی رسیدند زن و بچه کلاه بالا دخیره ماش بهر نموده بهت ونفس اموال آن
مربوط زیر تحت الحفظ چند حاجی زردهات نزدیک تفنگ بر پای حکم فرستاده اند

دعال اینکه اسیر زوار بود آن ستمین در خانه های اکراد حاضر جائیکه خان محمد بیک
زنجیر بهار و حکایت بکند که گذشت اعتمادالسلطنه اظهار رسید که در قریه قشلاق
کلاه بالا که در دسته بر آنها زنجیر آتش گذاشته اند ضروری اسیری مسلمانان شنیده شد
اعتمادالسلطنه کلاه بالا را حاضر کرده در حضور مردم زوار را تحقیق نمود با یک مستحفظ
به است فرستاد جسته و بگیر آنها را تکذیب نمود پس از خلوت شدن مجلس که
چو کلاه بالا در حالت رکیک نموده اعتمادالسلطنه بکفیه آن سفارش بلیغ نموده جائیکه اسیری
زوار دهات تو باشد بیا بیاید با این ارباب رخصت بفرستید تا زمانی که یاد کرده که مستطلق
اسیری در هیچ یک زردهات نیست همین تاکنون که خان محمد بیک زنجیر بروز
با جمعی که در پشت چادر بودند شنیده نه بعد از رفتن کلاه بالا زوار ارباب آن
مستحفظ حسب الاشاره بدون فردوس هم نه زنهای مسلمین که بهر آن

پیدا نمی‌شود محقق شد همان شخصی که بر حسب سفارش اعتمادالسلطنه میابت امیر را

به مواطنشان رفته بر بطن اصبح از دیشان رفته بود به هر در سر کرده سر باشان را

در زیر خانه‌ای خلف پنهان و جاهاشان را کجا ریخته‌اند تا همه جا [illegible] را

زحمتی کشیده و این قصه به غصه رد غالب الاوه شنیده‌اند البته یک کاری را

بلکه کار با خبر بر زر شنیدن اینکه قضایا جان کمر از بس تا زود عمل منتشر القصه

روز شنبه شانزدهم از چهار ربع غربت را در ری کیه الله بود بر غلیان حاکم

همه جا سیر او بود ذات باین زره جهان خراب شده که در اثبات تعمیر

نخواهد کشید در درهای خانه‌ها که جاها نه آنچه به تخته شده بود با آنچه در روز روزی

زر که عراق ها با رهی لنگرهای [illegible] حمل رده در زمین سمتی تقابیش

که در نزدیک قره قشلاق در سه فرسخی ساوجبلاغ در پای کوهی پنهان شده در بالای کوه

و خورده توپ در رو محل گذاشته از آن قزوین به مهندس که بلد حمل رده‌اند

باب جای ایل رخوب جانشین را عسکر حقیقی رفته و ذات زر تقویه با طرف

در زر کرده و خورد و فکر جلوی بهت غالب به نها که قرار اول دیاسبان را از جانب

اعتمادالسلطنه فرمانش کلی فرا ب رد رخته شده بود و از هر جانب و قتل علم بود از

قرار نگرد جمع را خود کرده با بور زر خورده‌اند از دقیقه باب به اول دقیقه ف الله

از عقب و قلوه هم دیگر را بیتهم باید بهم برت شود خراب در رخته بود نجات

پاره از هم کرده جسارت ن در ایران نکرده بود زر چون مال آقا بیگ با اعتمادالسلطنه

ربط بود نبود سر باز [illegible] خراب و ویران کرده آتش زده بودند با آنچه خدا باز نرف

سبب ایدر الحکم با تشریفات نظامی با رهی کی این به [illegible] داد

حاین در دست [illegible] با قرار دست [illegible] که به بار خود نزول کرد

فردای آن روز اعتماد السلطنه در باب ... را که در رقعه جناب جلالت مآب ...
شده بود در آورده بعد از آنکه از هر یک در حضور حضرت ذی رحمت خود در تفقد و
مورد نمانند جناب اشرف سپهسالار اعظم مکرر گفتند بتحقیق همیشه که بعنوان لطف
شده و اقبال بلند اعلیحضرت ظل الله روحنا فداه مدت درازی ... نهایت ...
در جنب شاهزاده سلطان ... که هر یک بخیال ... [illegible]
بعلاوه سلطنت روس ... [illegible]
قادر آقای ... که در گذشته شاهزاده خان باباخان پسر مجیدخان ... تقلب
جلال فردای شده بود در جنب جناب اشرف سلطان محمد صادق ... [illegible]
... [illegible] این ... [illegible]
که ... [illegible] ... که در تمام شب

شب ... [illegible] ... سپاهیان
پاره چنین شخص با وجود ... نظری از همه مردم را که هر یک راهی ...
و هر که ... مقامی میبردند در حقیقت هم یک ... بطرف دیگری ... تجری
تحدید ... که ... قدرت دست ... خطا کردن ... خود
زدن ... با تجهیز و اجتماع این قشون ... با همه ... تعجب
فاحش ... [illegible] ... اقدام
شده ... [illegible] ... زنده و ...
بر ... القصه جناب اشرف سپهسالار اعظم ... قشون ... تعاقب
... [illegible] ... ملایان ... کار
بعرض ... [illegible] ...

بیستم رجب روانه جناب اشرف سپهسالار اعظم علیخان حاکم یزد با تماشای شهر [illegible]

وزیران حاجی صدرالدوله حاکم آنجا با بسیاری از بزرگان خود که همراه داشت و جمعی

بدرقه بسیاری از زوار حرکت روز وقت عصر بود که [illegible] مظفرالدوله [illegible]

وارد شدند حاجی صدرالدوله حاکم [illegible] که مرد نجیب [illegible] است [illegible] نشسته

روز قرار تقریر خود شان [illegible] [illegible] کاری است

علیخان حاکم [illegible] [illegible]

[illegible] حکومت [illegible] [illegible]

[illegible] این تشریفات [illegible]

[illegible] خواهد شد [illegible]

[illegible]

[illegible] حال [illegible] ملاقات [illegible] خود [illegible]

[illegible] خود [illegible]

[illegible] منزل [illegible]

[illegible]

[illegible] ملاقات نمودند [illegible]

[illegible]

روز جمعه [illegible] قسمت [illegible]

برای [illegible]

[illegible]

[illegible]

عشیره شکر [illegible] که در جناب اشرف سپهسالار اعظم همه روسای [illegible] نظمی شایان

تجار با حریت خود عزیمت دارند قسمت بزرگ [illegible] در اداره مرکزی

بجا ماندند در نهضت آن وقت در اداره مرکزی [illegible] امور [illegible]

از حکومت و مالیه مستعفی شده دیگر با حالت پریشان [illegible]

ولایت انجا [illegible] غیر ممکن است و جناب اشرف سپهسالار اعظم

با [illegible] جناب حاجی قاضی [illegible] بعضی از علما و سادات که در [illegible]

بودند استعفای [illegible] استعفای [illegible]

از زنجان [illegible] هم در این روز جناب [illegible]

که از جمله [illegible] سادات و علما [illegible]

[illegible] دفن [illegible]

[illegible]

که در نهضت [illegible] کرده در اطراف قصبه

و میان [illegible] گذشته بسیاری برده که [illegible] آن [illegible] این

خود [illegible]

روز یکشنبه [illegible] جناب اشرف سپهسالار اعظم

رفته [illegible]

[illegible] در نهضت [illegible] آن [illegible]

[illegible]

کرده [illegible] پس از آن [illegible] عزیمت [illegible]

گذشته [illegible] جناب حاجی قاضی [illegible] اتفاق [illegible] روز

[illegible]

با فشار جناب حاجی قاضی مرحمت شد مجبور گردید که لشکر را از خاک لاری

ستة الممالک با بابات معزز الیه رنجیده خیلی با تأسف گردیده ترتیب

بعد از آن روز عبور از مراغه وارد شده در تاریخ ۲۰ ذی حجه جناب که از راه ... گذری

رسید از تقدیرات که مجبوراً آقای ... مطلب ... از روی عزیز الله خان

التجا کرده با لطف و مرحمت بارها جناب اشرف سپهسالار اعظم رفته

عزیز الله خان را ترتیب ... که ... مستقر ... در خود ... جنگ ...

ندیده ... خود ... ملحقه ... عشیره ... فرار ...

عشایر رفته ... عمارت ... حمزه ... که ... استیصال ...

در ... فشار ... با خاک ... [illegible]

فراری اگر ... [illegible]

شهر ... چند نفر اسیر ... از طرف دیگر ... الممالک با افواج ... خود

... رسیده شیخ ... العلاء ... شیخ عبید الله ... [illegible]

... بمحال ... که ... شیخ عبید الله ... خاک عثمانی ... [illegible]

... جناب ... حکم ... [illegible]

... خان ... جناب اشرف سپهسالار اعظم ... [illegible]

... [illegible]

جناب اشرف ... حرکت ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

بیست یکهزار و پانصد و شصت و هفت تومان و پنجهزار دینار جنس شش هزار و سیصد [illegible]

خود را مستقیماً این [illegible] با چهار هزار و [illegible] نفر [illegible] هزار از زن و مرد [illegible]

[illegible] نفر [illegible] آتش زده [illegible] باب [illegible]

که [illegible] هزار و [illegible] سیصد [illegible] چهل [illegible] غارت [illegible]

[illegible] جانب [illegible] کرد [illegible] هم [illegible] کردند

با آنکه زمانیکه جناب اشرف [illegible] اعظم [illegible] [illegible] شد

[illegible] خلق [illegible] غارت زده [illegible]

[illegible] [illegible] برخی [illegible] بودند

[illegible] دل [illegible] تمامی [illegible] را

[illegible] [illegible] میان [illegible] کرده [illegible] رسید

[illegible] خواهند نمود به همین خیال خویش [illegible] تا جناب اشرف [illegible]

[illegible] کردم [illegible] شدند [illegible] فرستادن [illegible]

صورت خسارات [illegible] اسباب [illegible] خلق شده [illegible]

[illegible] اشتهار یافت خلق [illegible] خود [illegible]

[illegible] [illegible] غارت [illegible]

اشرف [illegible] [illegible] گشت [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

فرستادند [illegible] [illegible] بود [illegible]

[illegible] [illegible] است که [illegible]

[illegible] که [illegible] [illegible] نقطه [illegible]

فرمودند به وجهی که تدارک حرکات وحشیانهٔ بارحانه اشرار را که در دولت

بی فقرا ارباب دست پایان آورده متلاشی نمودند چشم داشت همه این بود که

تادیب و تدمیر اشرار در عهد رحم دولتهٔ ام این که من فلان در قلع ماده

ف در قطع ریشهٔ خلاف به وجهی قوه تادیبیه را بکار ببرند که برای انتظام

رونق چندین ساله اگر در دکان باشد و جناب اشرف سپهسالار اعظم هم

رشتهٔ حرکت اعتماد السلطنه را گرفته تا این دو طغیان رو ساه

و پایان رکرده با این اسم که تابع فتنه بوده اند به جهت فسادی که فرد

کرده نمودند در بسط ادله یا اسباب مختلفه مشتبه نمودند که همه ابرار مستحق دار اند

شده اند و بسیاری از خف رسته و رده هم مسترد گشته بنا ضیاع اراضی اهل

مرا شکسته ترد شده ولی برباز و در داخله ارباب مناصب علیا که دیر که ولایات خود

فرستادند امرا هم بعضی در قره قشلاق و غیره گشته شدند و باره هنوز

در میان اشرار که فعلا در آنجا دختر مرحوم ملا محمد جعفر شهید است که در خونابه ق

شهره رفاق بود چنانچه در دکان ده سیف الدین خان دیوان طلب نقشه

قره باغ بود در مستخلص تبریز بهاین جهت تقسیمات مختصره قلعت کرده

قلم عفو که مرحوم امیر اعتمال کرده کشیده اند البته مصلحت در این بوده آنچه

در آینه جوان بیند پیر در خشت خام آن بیند مسلم است که عفو ما قصه

امثال ما صلاح کار رعیتی در دولت نخواهد کرد باالجمله بعد از آنکه صدارت خدیوات

دیات مراجعه بحضور جناب اشرف سپهسالار اعظم فرستاده شد و مراکز شبت

در ترشی در استر و دوش ظاهر گشت و معظم الیه هم رکاب نصرت انتساب

اهالی ارخصار رکه دیر مردم تهدید یک رکا ما یوس و از جان خود سیر شده

خود بخیال فاسد علاقه نفت در دریا از جانب صدر اعظم داشت و حرکت خلاف قانون

نمیکرد که دولت انگلیس که با نفوذ در طالقان چند روز بخیال انگلیس مشغول خود در دولت

کردند که رشته [illegible] در میان دولت ایران و مجلس [illegible] را نقل میکنند

قریب بیست نفر چند روز بخانه های این دو نفر رفته قرار دادن جانب دولت را

دادند [illegible] با کردار و اسرار دیگر ده پنج نفر میرزا چند روز گذشته

است اسباب همه مشهور [illegible] در تمام حالات باشند که [illegible]

زده هزار نفر [illegible] هم قسم شده که بر ثابت اگر [illegible]

تا خاتمه [illegible] میرزا محسن برادر جناب امین لشکر از هم قسم شدن [illegible]

[illegible] حاکم [illegible] که [illegible]

رقیمه از جناب [illegible] رسید [illegible] این است که [illegible]

قرار داد

[illegible]

قریب [illegible] عهد شده [illegible] بر ثابت [illegible]

جلوگیری این کار لازم است [illegible] حاکم [illegible] تا ترتیب [illegible]

البته [illegible] فتنه [illegible] قطع این [illegible]

[illegible] جلوگیری [illegible]

[illegible] ترتیب [illegible] تکلیف [illegible]

جلوگیری [illegible] گذشته [illegible]

[illegible]

[illegible] اسباب [illegible]

[illegible] اسباب [illegible]

[illegible] چنین

فرونشاندن حرکات وحشیانه آنها را جلوگیری نماید اشراری را که مادهٔ و مایهٔ

فساد بودند گرفته مغلولاً به ارزنه بفرستند و جمعی تفنگدار از آن حکومتی روانه بایست

فرستاد که تا از بیان آثار ممالک دیگر خود را در پیش نفیذ اقدام سخت محکمی گرفته

که بعد از ارتکاب اینگونه حرکات مسئولانه که موجب سخط و غضب اولیای

دولت قاهره است خودداری جسته باشند تفنگداران مزبور چند روز

التزامات را گرفته مراجعت نمودند و نیز بابت کاغذجات آنها را فرستاده

بودند که خلاصه مضمون همه این بود که این زندگی برای ما چه کار آید و حالا که

هنوز زنهای ما در آغوش اکراد و در منزل ما حیثاً زرد هاست

خانه زرد هاست پیر مجید خان حاضر است مع ذلک ربطی به کار کرد ان

به ما فرض است ربط عهده داریم ما نزدیک برای جلوگیری و دفع فساد

بمادبه

بزودتر فرستاده شد علاوه بر طغیان خشنود شده کردن زده به اشرار

تدبیرات آتش این فتنه را خاموش و حرکات وحشیانهٔ حضرات را

علی‌الله جلوگیری نموده آن نواحی را کاملاً قرین انتظام داشت از آن سند

این فقره وضع آذربایجان بود که سلوک اکراد که با کرد که به هر حال تشنه

غیر ممکن خواهد بود ولیکن کارگزاران روس در دیوان با این فقره تفضلاتی کرده جلوگیری

اینگونه اکراد وحشی را در کرد خاک دولت ایران هر سال نه ضرر دیگر

خواهد بود بعضی در اغماض و استمالت اکراد در پناه خود مسکن داده

حال بکه چنانچه اکراد و فرار از خاک دولت علیه خارج میشدند مراتع و مزارع

آنها را که بس ممتاز است به تصرف طوائف مختلفه زرزرا کرد و شاهسون

وغیره به رسم روس بازنها در باب ایلات هر روز اسکان ممکن بود

ازخاک ساوجبلاغ نقد که از مراغه نقد و جنس دیوان اعلی میرسد
از آنجا هم عاید گشته نقد مراغه هم از ساوجبلاغ تحویل گرفته شود ولی
امور کار و تکالیف امورات را کارگذاران امور دیوان مطلع و بسیار
دقیق بی اطلاعند اگر حرفی زده میشود من باب علم و اطلاع و بصیرت است
سرآمد همه نوایبات مصائبات مراغه بعد از رفع فتنه اکراد بود از
ناخوشی غریب و مهلکی در بلده و بلوکات بود که از جنس هیچ یک از امراض
عمومی نبود ولی بمراتب بیش از ناخوشیها عمومی مردم بیچاره را تلف نمود
و در مراغه هم طبیب حاذقی که بتواند تشخیص علت داده و اقلا از ده نفر یکی را
معالجه نماید نبود در این موقع علیخان حاکم مراتب را بعرض کارگذاران امور
دیوانی از دزدیها آن که حفظ مال و جان مخلوق بیچاره که ودایع خالقند

بعهده

بعهده دولت ابد مدت است از نهایت رسانید تا اگر مصلحت دانند طبیب حاذق
و معالج ماهری برای معالجه و مداوا به مراغه بفرستند تا کنون که اوایل
ربیع الثانی است خبری نرسیده روز ششم ربیع الثانی محمد رحیم خان ناظر
جناب اشرف سپهسالار اعظم به مراغه وارد و دو طغرا رقیمه از جناب وزیر فوائد
بعنوان علیخان حاکم [illegible] که شرح آن درج شد عمدة الامراء العظام اکرما محترما
بنا بحکم و فرمایشات جناب مستطاب سپهسالار اعظم و امر جناب اجل العالی جاه محمد آقا حاکم
اردبیلجات تعهد کرده بود که اهتمام نموده از مال منهوبه هر قدر بتواند تحصیل کرده
بفرستد مقرب الحضرت محمد رحیم خان ناظر هم از جانب مستطاب اجل مامور انجام
این خدمت بود حالا باید [illegible] با اتفاق مامورین بود لازمه اهتمام را معمول دارد
مدتی است هزار راس اغنام و دواب جمع کرده فرستاده بود طایفه قراپاپاق

آن افغان و دوراب را تا سرحد مکری آورده‌اند بودن مأمور مخصوص تعیین

نمودم که از روی نظم و قاعده آورده به ایلچی و غلام حسین بیک گماشته

شما تحویل بدهند و مخفی نیست که بنویسم در همه کارها که راجع بآن گمرک است لازم

بوده باشد لذا تقویت بعمل آید لهذا اما برین توقف سرحد نوشتم

که اگر غلام حسین بیک گماشته شما از روی رسانیدن افغان و دوراب تا سرحد

سرباز و سوار لازم و حاضر داشته باشند بلا مضایقه بدهند که با او تا

سرحد همراهی نمایند و مراقبت و محافظت کنند که در عرض راه

تلف نشوند مقرب الحضرت محمد رحیم خان هم در انجام این خدمت

کمال اهتمام را بعمل آورده خوب از عهده مأموریت خود برآمده

است هر قدر از آن افغان و دوراب را تا سرحد برسانند نوشته

دهم

وصول باو بسیار پسندیده که چون مأموریت خود را تمام کرده است معاودت

نماید زیاده زحمتی ندارم شهر ربیع الثانی ۱۲۹۸   عمدة الامراء العظام [illegible]

در ثانی زحمت میدهم که چون افغان و دوراب [illegible] تا

رسیده خود مقرب الحضرت رحیم خان بهتر چنین دانسته که قبل از

وقت سرحد آمده آنچه لازم را اطلاع بدهد که علاوه بر صاحب و غلام

حسین بیک که در اینجا [illegible] است از آنجا هم آدم مخصوص بفرستید

که این افغان و دوراب را تا سرحد برسانند من هم این خیال او را

تصدیق کرده او را روانه نمودم و بهتر است که شما هم آدم مخصوص از جانب

خود بفرستید که باتفاق سرباز و سوار که معین شده افغان و دوراب را

تا سرحد برسانند زیاده زحمتی نیست ۵ شهر ربیع الثانی ۱۲۹۸

علیخان حاکم هم فوراً آدم مخصوصی فرستاده که در سرحد مراغه حاضر باشد
که بعد از رسیدن شاه هزار راس اغنام و دواب باشی با تفاق سرباز و
سوار یکه جناب وزیر قرار تعیین نموده اند با اهتمام و مراقبت تمام آنها را
سالماً بمراغه برسانند تا در حضور مجد رحیم خان مامور جناب اشرف
سپهسالار اعظم و باطلاع جناب حاجی قاضی نایب السلطنه [illegible]
ثقات از علمای بلده مراغه بموجب دفتر نوشته‌های محققه
بصاحبانشان تسلیم و عاید دارد   بعد از آنکه اغنام استرداده مراغه
را استرداد و رد منهوبه و تدارک حقوق منهوبه خود بالکلیه مأیوس
شده‌اند و از الطاف مراحم اولیای دولت قاهره یکباره ناامید گردیده‌اند
وچنان پنداشته که در تسلط رعیت و مصاحب این ارکان
[illegible]

بکلی فراموش شده رعایای ایشان پامال حقوق ایشان باطل
و باطل گردید مشغول بود زیرا که کارگذاران دولت عالیه بتحویل
تغییر و تبدیل در صدد جبر شکستگیهای آنها برآمدند و در دو ماه بجناب اشرف
و وصول این بشارت که آیت رحمت و دلیل محمود منتشر شد لله
از نظر دور دارد که تدبیرهای اولیای دولت جاوید عدت بوده قاطبه خلق از نیابت
و توجهات کارگذاران امور دیوان مستظهر و امیدوار شده عموماً بدعای
وجود مبارک شاهنشاه رئوف و دوام دولت ابد مدت اسلامیان پناه و ارواحی
و روح العالمین فداه قیام و اقدام نمودند   این است حقیقت که از راست
ولایت مراغه از شهر ذی الحجه الحرام لغایت ربیع الثانی ۹۸

[illegible]

۱۲۹۸ هجری قمری